

کالبدشکافی جنبش فرهنگی-زبانی و سیاسی کاتالونیا (کاتالانیسم)

حسین زحمتکش^۱

استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ناصر حکمت‌نژاد

دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۲/۱۲/۱۱)

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل در تاریخ کاتالونیا به جنبش کاتالانیسم برمی‌گردد که در حال حاضر در سیاست کاتالونیا از اهمیت بالایی برخوردار است. کاتالانیسم یک جنبش فرهنگی، زبانی و سپس سیاسی است که از شناسایی فرهنگی و سیاسی کاتالونیا از سوی دولت اسپانیا حمایت می‌کند. مقاله حاضر تلاش دارد تا به کندوکاو چگونگی شکل‌گیری این جنبش بپردازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که جنبش کاتالونیا از آغاز ماهیتی فرهنگی-زبانی داشت. در قرن نوزدهم میلادی سه رخداد مهم که عبارت بود از شکست فرایند دولت-ملت‌سازی در اسپانیا، تفاوت اقتصادی میان کاتالونیا و اسپانیا، و اشغال نظامی کاتالونیا از سوی دولت مرکزی، باعث شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی (ناسیونالیسم مبتنی بر فرهنگ) شد. سه رخداد یادشده به سه حادثه حساس تاریخی دیگر در قرن بیستم که عبارت بود از تصویب قانون جدید برای قضاوت در خصوص دعاوی تحت نظارت حکومت نظامی، سرکوب جمهوری دوم (۱۹۳۹-۱۹۳۱م) در اسپانیا از سوی فرانکو، و دوره انتقال از دیکتاتوری فرانکو به دموکراسی، پیوست و زمینه را برای حرکت از ناسیونالیسم فرهنگی (جنبش فرهنگی، زبانی) به ناسیونالیسم سیاسی (خواهان استقلال) فراهم ساخت. همچنین در بخش دوم و سوم این مقاله برای شناخت بهتر این جنبش، به ترتیب به ساختار فرهنگی-زبانی کنونی کاتالونیا و موضع اتحادیه اروپا در قبال استقلال کاتالونیا پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

کاتالانیسم سیاسی، کاتالانیسم فرهنگی-زبانی، کاتالونیا

۱. مقدمه

ناحیه کاتالونیا یک بخش خودمختار در شمال شرقی کشور اسپانیا به شمار می‌آید که خودمختاری آن را قانون اساسی ۱۹۷۸ اسپانیا به رسمیت شناخته است. این ناحیه با مساحت ۳۲۱۰۷ کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر ۷ میلیون و پانصد هزار نفر، یعنی حدود ۱۶ درصد جمعیت کل اسپانیا، دومین منطقه پرجمعیت اسپانیا محسوب می‌شود. کاتالونیا از ۴ استان بارسلونا^۱، خرنا^۲، لریدا^۳، تاراگونا^۴ به مرکزیت بارسلونا که دومین شهر پرجمعیت اسپانیا است، تشکیل می‌شود. کاتالونیا با ۲۱۷ میلیارد یورو تولید ناخالص ملی^۵ و درآمد سرانه ۲۷۰۵۳ یورو بالاترین رتبه را در اسپانیا به خود اختصاص داده است. زبان‌های رسمی آن نیز شامل ۲ زبان کاتالانی و اسپانیایی (کاستیلی) می‌باشد (<http://www.gencat.cat/catalunya/eng>).

یکی از مهم‌ترین مسائل در تاریخ کاتالونیا به جنبش کاتالانیسم برمی‌گردد که در حال حاضر در سیاست کاتالونیا از اهمیت بالایی برخوردار است. کاتالانیسم یک جنبش فرهنگی، زبانی و سپس سیاسی است که از شناسایی فرهنگی و سیاسی کاتالونیا از سوی دولت اسپانیا حمایت می‌کند. همانند بسیاری از جنبش‌های فرهنگی در اروپا، این جنبش از اوایل قرن هجدهم به تدریج شکل گرفت و خواهان احیای زبان و فرهنگ کاتالانی شد. به‌طور خاص این گونه از جنبش‌ها با گرایشی رمانتیک (احیای تاریخ و میراث فرهنگی گذشته) در آن برهه زمانی با یک سری تفاوت‌های جزئی در بسیاری از نقاط اروپا (نظیر آلمان و ایتالیا) شکل گرفت. اما تفاوت اصلی جنبش کاتالان‌ها و دیگر جنبش‌های فروملی، مقاومتی است که کاتالان‌ها در طول زمان در راستای کسب استقلال فرهنگی، زبانی و سپس سیاسی از خود نشان داده‌اند.

مقاله حاضر تلاش دارد در سه بخش به بررسی چگونگی تکوین جنبش فرهنگی - زبانی کاتالونیا و دلایل تغییر ماهیت آن به یک جنبشی سیاسی بپردازد. در بخش اول به ترتیب به تاریخ کاتالونیا از آغاز تا زمان شکل‌گیری جنبش، کندوکاو دلایل شکل‌گیری جنبش فرهنگی - زبانی کاتالونیا و در نهایت به دلایل تبدیل جنبش فرهنگی - زبانی به سیاسی پرداخته می‌شود. در بخش دوم برای شناخت بهتر این جنبش، تمرکز اصلی بحث بر دو شاخص فرهنگی یعنی زبان و سیاست زبانی به عنوان نماد اصلی و بنیادین ناسیونالیسم کاتالانی و قومیت در کاتالونیا

-
1. Barcelona
 2. Girona
 3. Lleida
 4. Tarragona
 5. GDP

خواهد بود. و سرانجام در بخش پایانی، موضع اتحادیه اروپا در قبال استقلال کاتالونیا به بحث گذاشته شده است.

۲. تاریخ کاتالونیا؛ از آغاز تا زمان شکل‌گیری جنبش

ناحیه‌ای که هم‌اکنون در اسپانیا «جامعه خودمختار کاتالونیا»^۱ نامیده می‌شود، اولین بار در دوره دوم پارینه‌سنگی^۲ در آن سکنا صورت گرفته است. این ناحیه همانند دیگر مناطق ساحلی مدیترانه به تدریج از سوی یونانیان باستان و کارتاژی‌ها تسخیر شد و تحت نفوذ فرهنگ ایبری^۳ قرار گرفت و مردم بومی تحت یک فرایند هدایت‌شده ایبرایی شدن^۴ قرار گرفتند (قرن هشتم تا سوم قبل از میلاد). بعد از سال ۲۱۸ قبل از میلاد و ظهور امپراتوری روم و تسلط آن‌ها بر منطقه، فرهنگ ایبری کم‌کم جذب فرهنگ رومی شد و عصر برتری فرهنگ رومی در منطقه‌ای که هم‌اکنون کاتالونیا نامیده می‌شود، آغاز شد. در واقع فرایند رومی شدن^۵ را باید دومین مرحله در تاریخ کاتالونیا دانست. از آن تاریخ به بعد قبایلی که در کاتالونیا ساکن بودند جذب فرهنگ رومی شدند و بسیاری از خصوصیات مجزا و خاص خود شامل تفاوت‌های زبانی را از دست دادند. به این ترتیب، قسمت عمده‌ای از ناحیه‌ای که هم‌اکنون کاتالونیا نامیده می‌شود، اولین بار بخشی از شهر رومی هیسپانیا^۶ شد. سپس بعد از سال ۲۷ قبل از میلاد، این مناطق بخشی از تاراکوننسیس^۷ گردید و به پایتختی تاراکو^۸ (تاراگونای امروزی یکی از استان‌های کاتالونیای کنونی است) درآمد.

بعد از سقوط امپراتوری روم غربی به دست قبایل ژرمن^۹، ناحیه یادشده از سوی ویسیگوت‌ها^{۱۰} فتح و به مدت ۲/۵ قرن بخشی از قلمرو پادشاهی ویسیگوت شد. در ۴۷۵ م پادشاه ویسیگوت^{۱۱} با متحد کردن سرزمین‌های چندی، منطقه کاتالونیا را تقریباً با مشخصات و محدوده امروزی خودش به وجود آورد. این پادشاه تا اوایل قرن هشتم حکومت نمود.

1. Autonomous Community of Catalonia
2. Middle Paleolithic
3. Iberian Culture
4. Iberianization
5. Romanization
6. Hispania
7. Tarraconensi
8. Tarraco
9. Germanic Tribes
10. Visigoths
11. Euric

در ۷۱۸م ناحیه کاتالونیا به کنترل مسلمانان درآمد و بخشی از اندلس^۱ شد. پس از شروع فرایند دفع مسلمانان از شمال، امپراتوری در حال گسترش فرانکها^۲ اقدام به ایجاد یک منطقه حائل از استانهای مسیحی در جنوب برای مقابله با نفوذ مسلمانان نمود که به اسپانیش مارک^۳ معروف شد. امپراتوری یادشده به تدریج ایالات، استانها و نواحی فتح شده از سوی مسلمانان را از کنترل آنها خارج کرد؛ به طوری که در ۸۰۱م همه نواحی ای که امروزه کاتالونیا نامیده می شود در کنترل امپراتوری فرانکها قرار گرفت. در سال ۸۷۸م (اواخر قرن نهم) ویلفرد هری^۴ به عنوان والی شهرهای بارسلونا و خرنا گماشته شد که توانست مناطق دیگر را به آن دو متصل و منطقه ای را به وجود بیاورد که بعداً کاتالونیا نامیده شد. (Gathia Launya)

در طول قرن دهم، شهرهای کاتالانی به طور فزاینده ای به استقلال دست یافتند و اقدام به ایجاد جامعه آلوترها^۵ که در واقع جامعه ای مرکب از خرده فئودالهای مستقل بود نمودند. واژه «Catalonia/Catalunya» برای اولین بار در قرن دوازدهم به کار برده شد. برخی از کتابها و نسخه های خطی به جا مانده از گذشته، بیان می دارند که واژه Catalunya^۶ از نام «Gothia» سرزمین گوتها مشتق شده است (Ralph Burke, 1900:154).

Gothland → Gothlandia → Gothalania → Catalonia

در میانه قرن دوازدهم و در طول حکومت رامون برنگوار چهارم بر بارسلونا (۱۱۶۲-۱۱۳۱م)، اتفاقات چندی رخ داد که نقش بسیار مهمی در آینده کاتالونیا داشت. یکی از مهم ترین آنها، ازدواج وی با شاهزاده آراگونی^۷ بود که اتحاد بارسلونا و پادشاهی آراگون را در یک حکومت جدید پدید آورد.^۸ در این دوره، دو شهر لریدا و توروسا نیز فتح شد و فرایند وحدت در تمامی سرزمینی که هم اکنون کاتالونیا نامیده می شود فراهم آمد. در این دوره، کاتالونیا به عنوان یک ناحیه ساحلی از پادشاهی آراگون، تبدیل به یک مرکز اصلی برای قدرت دریایی آراگون شد. به این ترتیب، پادشاهی آراگون به عنوانیک حکومت نیرومند دریایی، برتری خود را در سرتاسر مدیترانه غربی گسترش داد. در این دوره شاهد گسترش فوق العاده تجارت در بنادر کاتالونیا به خصوص بارسلونا بودیم.

در اواخر قرن دوازدهم مجموعه ای از پیمانها میان پادشاهی آراگون و پادشاهی کاستیل^۹ منعقد شد که بر اساس آن نواحی ای که هریک از آنها باید تلاش نماید تا از مسلمانان بازپس

1. AL-Andalus
2. Frankish Empire
3. Spanish March
4. Wilfred Hairy
5. Aloers Community
6. Gathia Launya
7. Petronilla
8. Crown of Aragon
9. Castile

گرفته شود، مشخص شد. سال ۱۲۱۳م و شکست و مرگ پیتر دوم، پادشاه آراگون، در واقع پایانی بود بر پروژه گسترش نفوذ و قدرت پادشاهی آراگون. جانشین وی، جیمز اول، نتوانست آن‌طور که باید قدرت ازدست رفته آراگون‌ها را بازیابد. در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم، کاتالونیا یک دوره همراه با کامیابی را سپری کرد. در این دوره جمعیت آن افزایش یافت و فرهنگ کاتالانی به جزیره‌های مدیترانه غربی گسترش پیدا کرد. به تدریج حکومت‌های جدیدی همچون پادشاهی والنسیا^۱، پادشاهی ماجورکا^۲، ساردینیا^۳، پادشاهی سیسیل^۴، کرسیکا^۵ و آتن^۶ با پادشاهی آراگون متحد شدند و در واقع یک واحد بزرگ‌تر و نیرومندتر را تحت حکومت پادشاهی آراگون پدید آوردند.

نقطه عطف دیگر در تاریخ کاتالونیا به ازدواج فردیناند دوم، پادشاه آراگون، با ایزابلا، ملکه کاستیل، برمی‌گردد که نتیجه آن اتحاد پادشاهی‌های آراگون و کاستیل بود (۱۴۶۹م). پس از تجاوز پادشاهی ناوارا^۷ در سال ۱۵۱۶م، شاهان دو پادشاهی نامبرده متحدتر شدند و رسماً یک پادشاهی را با عنوان «پادشاهی اسپانیا»^۸ به وجود آوردند. در این حکومت جدید هریک از دو پادشاهی پیشین، نهادهای سیاسی، دادگاه‌ها، قوانین، ادارات عمومی و واحد پول مجزای خود را حفظ کردند. بنابراین، باوجود یک تاج و تخت واحد، کاستیل و آراگون تا سال ۱۷۱۶م دولت‌های جداگانه‌ای بودند (Livermore, 1958: 183).

گسترش فرایند تمرکزگرایی در پادشاهی تازه‌تأسیس اسپانیا باعث ایجاد درگیری‌هایی میان ناحیه خودمختار کاتالونیا و پادشاهی اسپانیا شد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها که باعث ازدست رفتن خودمختاری کاتالونیا گردید، مربوط به جنگ جانشینی و وراثت اسپانیا است. دلیل اصلی این جنگ عقیم بودن پادشاه اسپانیا بود. چارلز دوم، آخرین پادشاه اسپانیا، از خاندان هابسبورگ و فردی عقیم بود که در سال ۱۷۰۰م بدون هیچ وارثی درگذشت. وی پیش از مرگش فیلیپ پنجم، از خاندان فرانسوی بوربن، را به عنوان جانشین خود برگزید. اما سرزمین‌هایی که پادشاهی آراگون را در اسپانیا تشکیل می‌دادند، از فیلیپ حمایت نکردند و به جای آن از چارلز ششم، مدعی اتریشی تاج و تخت خاندان هابسبورگ، به عنوان پادشاه اسپانیا استقبال کردند. کاتالونیا نخست به دنبال مذاکرات طولانی که میان فیلیپ و حاکم کاتالونیا صورت گرفت، از خاندان بوربن حمایت نمود. در این مذاکرات، کاتالونیا همه امتیازات پیشین خود (یعنی

-
1. Kingdom of Valencia
 2. Kingdom of Majorca
 3. Sardinia
 4. Kingdom of Sicily
 5. Corsica
 6. Duchy of Athens
 7. Navarre Kingdom
 8. Kingdom of Spains

خودمختاری کامل) را به دست آورد و به عنوان یک بندر آزاد که امکان تجارت مستقل با هر جایی را داشت، شناسایی شد.

اما این موافقت نامه چندان دوام نیاورد. کاتالونیا یکباره همانند دیگر سرزمین‌هایی که پادشاهی آراگون را تشکیل می‌دادند به حمایت از چارلز ششم، امپراتور مقدس روم، پرداخت. سرانجام جنگی میان این دو خاندان در گرفت که با پیروزی بوربن‌ها به پایان رسید. نتیجه، فاجعه‌ای بزرگ برای کاتالونیا بود. پادشاه بوربن‌ها که خیانتی بزرگ از کاتالونیا دیده بود، تصمیم به مجازات آن گرفت. به این ترتیب خاندان بوربن دستور لغو قانون اساسی، پارلمان و نهادهای خودمختار کاتالونیا را صادر کرد و یک حکومت مرکزی را در سراسر اسپانیا از جمله کاتالونیا به وجود آورد. حتی در این دوره زبان کاتالانی ممنوع اعلام گردید (http://en.wikipedia.org/wiki/History_of_Catalonia). این گونه بود که یکی از زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی و سپس طی اتفاقات کلیدی دیگر، جنبش سیاسی کاتالونیا شکل گرفت.

۳. کندوکاو در دلایل شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی و سیاسی کاتالونیا (کاتالانیسم)

کاتالانیسم یک جنبش فرهنگی-زبانی و سپس سیاسی است که از شناسایی فرهنگی و سیاسی کاتالونیا از سوی دولت اسپانیا حمایت می‌کند. جنبش کاتالان‌ها در آغاز شکل‌گیری خواهان پایان دادن به یک دوره انحطاط فرهنگی و اقتصادی و همچنین تجدید و احیای فرهنگ و زبان کاتالانی در منطقه کاتالونیای اسپانیا بود. نکته مهم این است که اقلیت بودن کاتالان‌ها در اسپانیا باعث نشد که آن‌ها خواسته‌های فرهنگی و سیاسی خود را برای خودمختاری و استقلال کنار بگذارند. پژوهشگری به نام «سورن» تحقیقی را در خصوص اقلیت‌های ملی انجام داد که اشاره‌ای کوتاه به آن مفید خواهد بود. وی ۲۸۳ اقلیت ملی را در جهان شناسایی کرده است. در این میان تنها ۳۸ درصد خواسته‌های سیاسی برای استقلال و تشکیل یک دولت جدید بود. وی در میان این ۳۸ درصد کاتالونیا را یک استثنا می‌داند که به شدت خواهان خودمختاری و سرانجام دستیابی به استقلال است (Sorens, 2012). در واقع تفاوت اصلی جنبش کاتالان‌ها و دیگر جنبش‌های فروملی، مقاومتی است که کاتالان‌ها در طول زمان در راستای کسب استقلال فرهنگی، زبانی و سپس سیاسی از خود به خرج داده‌اند. پس از الغای خودمختاری کاتالونیا و بعد از روی کار آمدن خاندان بوربن در قرن نوزدهم، سه رخداد مهم به وقوع پیوست که باعث شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی (ناسیونالیسم مبتنی بر فرهنگ) شد. همچنین سه رخداد

یادشده، به سه حادثه حساس تاریخی^۱ دیگر در قرن بیستم پیوند خورد و زمینه را برای حرکت از ناسیونالیسم فرهنگی (جنبش فرهنگی، زبانی) به ناسیونالیسم سیاسی (خواهان استقلال) فراهم ساخت. در ادامه به ترتیب، نخست حوادثی را که باعث شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی و سپس جنبش سیاسی شد، موضوع بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۳. دلایل شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی کاتالونیا

علل شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی کاتالونیا را می‌توان به این ترتیب بیان داشت:

الف) شکست فرایند دولت-ملت‌سازی در اسپانیا. در قرن نوزدهم با توجه به روی کار آمدن خاندان بوربن فرانسه در اسپانیا، مدل دولت-ملت‌سازی در اسپانیا بر مبنای مدل سیستم مرکزی فرانسه شکل گرفت که در آن برخلاف برهه زمانی قبل از ۱۷۱۴م، گروه‌های فراملی و محلی نه از قدرت اجرایی و نه قانون‌گذاری مخصوص به خود برخوردار بودند و باید به‌طور کامل از مرکز پیروی می‌کردند. افزون‌براین، در اجرای این سیاست دولت-ملت‌سازی، بوربن‌ها هرگونه تکثرگرایی و تنوع فرهنگی-زبانی را در داخل اسپانیا از بین بردند. برخلاف فرانسه، تجربه اسپانیا در راستای تلفیق جوامع فرهنگی مختلف و فراهم آوردن یک هویت واحد، بیانگر شکستی فاحش بود. در واقع اجرای سیاست یادشده، نیازمند مجموعه‌ای از پیش‌شرط‌هایی بود که در اسپانیا به‌اجرا درنیامد. به عبارت دیگر، دولت‌ها همواره به‌دنبال این هستند که با اتخاذ یک‌سری استراتژی‌هایی اقلیت‌های ملی را در درون دولت ملی بگنجانند. این استراتژی‌ها از استراتژی‌های زبانی تا آموزشی را دربر می‌گیرد (نوعی جامعه‌پذیری) که در اسپانیا به‌خوبی برنامه‌ریزی و اجرا نگردید. بنابراین می‌شود این‌گونه بیان داشت که هویت فرهنگی-زبانی کاتالانی زنده ماند و مبنایی برای شکل‌گیری جنبش فرهنگی-زبانی شد؛ نه فقط صرفاً به دلیل مقاومتش در برابر ناسیونالیسم اسپانیایی، بلکه به علت نبود سیاست‌ها و استراتژی‌های مناسب از سوی حکومت مرکزی. در همین راستا یکی از پژوهشگران براین باور است که دلیل اصلی زنده ماندن ناسیونالیسم کاتالانی این بود که مردم کاتالونیا هیچ‌گاه به‌طور گسترده تحت استراتژی آموزشی دولت مرکزی قرار نگرفتند.

ب) تفاوت اقتصادی میان دو سرزمین (کاتالونیا-اسپانیا). کاتالونیا یک دوره سریع صنعتی شدن را تقریباً هم‌زمان با فرایند صنعتی شدن کشورهای اروپای غربی گذراند. در آن دوره، نخبگان کاتالانی برای حمایت از صنایع نوپدید داخلی خودشان در برابر محصولات خارجی، یک سیستم حمایتی نیرومند (عمدتاً از طریق گرفتن مالیات) را بنا نهادند. در همان دوره،

نخبگان اسپانیایی که بیشتر آن‌ها از مالکان زمین‌دار محسوب می‌شدند، در پی ایجاد یک سیستم آزاد تجاری مناسب برای فروش محصولات کشاورزی بودند. در نتیجه، این تفاوت اختلافاتی را میان نخبگان اسپانیایی و کاتالانی پیش آورد؛ به طوری که موجب شد نخبگان کاتالانی از همه حمایت‌های دولت مرکزی، به ویژه امکان دستیابی به قدرت، محروم شوند.

ج) اشغال نظامی کاتالونیا از سوی دولت مرکزی. حضور ارتش اسپانیا در کاتالونیا برای چند دهه ادامه داشت و آزادی‌های مدنی اندکی که در طول قرن نوزدهم به کاتالانی‌ها داده شده بود، لغو شد. برای مثال میان سال‌های ۱۸۱۲ تا ۱۸۷۴م تقریباً ۴۵۰۰۰ سرباز دولت مرکزی در خاک کاتالونیا باقی ماندند که این موضوع نقش مهمی در ایجاد نارضایتی مردم نسبت به دولت مرکزی داشت (Rodon, 2012: 133-135).

این سه عامل سبب شد که جنبش کاتالانیسم بر مبنای سه خواسته اصلی شکل بگیرد:

مشارکت بالا در سیستم سیاسی (دموکراسی)؛

مدرن‌سازی اقتصاد که هنوز در وضعیت قبل از صنعتی به سر می‌برد؛

اتخاذ یک مدل حکومتی و سرزمینی مبتنی بر احترام به هویت کاتالانی و دیگر

هویت‌های فرهنگی - زبانی از سوی دولت مرکزی اسپانیا.

نکته مهم آنکه این اهداف سه‌گانه که بنیادی فرهنگی داشت (به این معنی که جنبش کاتالانیسم در آغاز صرفاً خواهان احترام و به رسمیت شناختن فرهنگ و زبان کاتالانی و حق مشارکت بیشتر کاتالان‌ها در تعیین سرنوشت کشور از سوی اسپانیا بود و بحث استقلال سیاسی اصلاً مطرح نبود)، نه تنها فقط مخصوص یک حزب خاص در کاتالونیا نبود، بلکه همه فعالان کاتالونیایی از جمله فدرالیست‌ها، کمونیست‌ها، محافظه‌کاران و سوسیال‌دموکرات‌ها از این اهداف حمایت می‌کردند.

۲.۳. تبدیل جنبش فرهنگی و زبانی به جنبش سیاسی (ناسیونالیسم فرهنگی به

ناسیونالیسم سیاسی)

وقوع سه اتفاق مهم در قرن بیستم را باید به عنوان عوامل اصلی انتقال جنبش کاتالان‌ها از زاویه فرهنگی و زبانی به سیاسی دانست که عبارت‌اند از:

الف) اولین حادثه تاریخی به اوایل قرن بیستم برمی‌گردد. در ۱۹۰۶م، پس از اشغال نظامی کاتالونیا و معلق شدن آزادی‌های مدنی، قانون جدیدی برای قضاوت در خصوص دعاوی تحت نظارت حکومت نظامی به تصویب رسید. در نتیجه این مصوبه، همه احزاب کاتالانی برای اولین بار تصمیم گرفتند که تحت یک جنبش گردهم آیند و در مقابل حکومت نظامی و

قوانین جدید آن ایستادگی نمایند. این اقدام هرچند چندان موفق نبود و حکومت نظامی بسیاری از احزاب را سرکوب نمود، زمینه را برای جنبش سیاسی کاتالان‌ها فراهم آورد.

ب) دومین مقطع حساس، به دوره جمهوری دوم (۱۹۳۱-۱۹۳۹م) در اسپانیا مربوط می‌شود. در این دوره برای اولین بار اسپانیا در طول تاریخ خود، تبدیل به یک دموکراسی با تأکید بر مدرن‌سازی اقتصاد شد. طی این دوره یک خودمختاری هرچند محدود به کاتالونیا اعطا شد که همین خودمختاری در یک دوره ۸ ساله به ایجاد یک سیستم مدرن صنعتی در کاتالونیا انجامید. اقداماتی که جمهوری دوم انجام داد، به‌ویژه اعطای خودمختاری به کاتالونیا، باعث تحریک ارتش شده و زمینه را برای قیام ارتش علیه دولت فراهم ساخت و سرانجام با کودتای ارتش، جمهوری دوم به سرعت به پایان عمر خود رسید. پس از کودتا، اسپانیا وارد یک مرحله ۴۰ ساله دیکتاتوری (فرانکو) شد که طی آن نهادهای خودمختار کاتالونیا منکوب و زبان کاتالانی نیز ممنوع شد.

ج) سومین رخداد حساس و مهم به سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰م مربوط می‌شود که دوره انتقالی از دیکتاتوری فرانکو به دموکراسی نامیده شد. در این برهه، پس از یک دوره نسبتاً طولانی سرکوب، خواسته‌های جنبش دوباره احیا گردید. دو خواسته از سه خواسته اولیه یعنی دموکراسی و مدرن‌سازی اقتصاد تا آن زمان حاصل شده بود (دموکراسی که بعد از دیکتاتوری فرانکو احیا شد و مدرن‌سازی اقتصاد هم که در دوره هشت‌ساله جمهوری دوم در کاتالونیا صورت گرفت). فقط خواسته سوم، یعنی به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی و ایجاد یک دولت چندفرهنگی باید جامعه عمل می‌پوشید (Rodon, 2012: 136). اما شکست دولت مرکزی در ایجاد یک دولت چندفرهنگی و احترام به تنوع فرهنگی موجود، موجبات سیاسی شدن جنبش را فراهم آورد.

گفتنی است که میان سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۵م دولت مرکزی اسپانیا مجوز ایجاد یک سیستم اداری تحت عنوان اداره مشترک‌المنافع کاتالونیا را در کاتالونیا صادر کرد. اگرچه قدرت و اختیارات آن محدود و عمدتاً در زمینه مسائل رفاهی بود، وجهه‌ای خاص به جنبش سیاسی کاتالان‌ها بخشید و این ایده را که نهادهای کاتالانی در بهبود رفاه مردم تأثیر فراوان دارند، مطرح کرد.

پس از انتقال از دیکتاتوری به دموکراسی، قانون اساسی جدید شکل گرفت. در قانون اساسی ۱۹۷۸ اسپانیا، وضعیت خودمختاری کاتالونیا به رسمیت شناخته شد و در پی آن اولین دولت خودمختار کاتالونیا در ۱۹۸۰م شکل گرفت. از زمان تشکیل اولین حکومت کاتالانی، تلاش‌های فراوانی در راستای تحکیم حکومت خودمختار کاتالونیا انجام گرفت. یکی از

بحث‌های اساسی پس از تشکیل حکومت خودمختار، انتقال اختیارات از حکومت مرکزی به حکومت کاتالونیا بود. در واقع بسیاری از قدرت‌هایی که به موجب قانون اساسی جدید اسپانیا به کاتالونیا تعلق گرفته بود، هنوز در اختیار دولت مرکزی قرار داشت که به راحتی حاضر به واگذاری این اختیارات به کاتالونیا نبود. در دهه هشتاد تمام تلاش حکومت کاتالونیا در راستای انتقال تدریجی این اختیارات به خود بود که تا اواخر دهه نود ادامه یافت.

در سال ۲۰۰۴م، با توجه به موفق نبودن دولت مرکزی اسپانیا در راستای اعمال حق تنوع فرهنگی - زبانی و واگذاری خودمختاری کامل به کاتالونیا، حکومت کاتالونیا تصمیم گرفت مذاکرات جدیدی را با دولت مرکزی برای شکل‌دهی به یک اعلامیه خودمختاری جدید مطرح کند که حقوق آن‌ها در آن به روشنی مشخص شده باشد. مطرح کردن این موضوع موجب شکل‌گیری یک درگیری سیاسی در اسپانیا شد. برای مثال در سال ۲۰۰۵م یک بایکوت کامل علیه محصولات بازرگانی از سوی دولت اسپانیا صورت گرفت و نیز در ۲۰۰۶م یکی از فرماندهان ارتش اسپانیا پیشنهاد مداخله نظامی علیه کاتالونیا را برای متوقف کردن مذاکرات مطرح کرد. همچنین حزب مردم^۱ اسپانیا چهار میلیون امضا علیه اعلامیه خودمختاری کاتالونیا از سراسر اسپانیا جمع‌آوری کرد. سرانجام در پایان مذاکرات یک اساسنامه خودمختاری با برخی محدودیت‌ها به تصویب رسید.

اما در می ۲۰۱۰، دادگاه قانون اساسی اسپانیا تصمیم گرفت که در اعلامیه خودمختاری کاتالونیا بازمینی کند. نتیجه آنکه دادگاه آن را مغایر قانون اساسی اسپانیا تشخیص داد و به این ترتیب خط بطلانی بر آرزوهای بلندمدت کاتالان‌ها در راستای دستیابی به خودمختاری کامل کشید (شایان ذکر است که این اساسنامه را ۹۰ درصد اعضای پارلمان کاتالونیا تصویب کردند و طی رفراندومی ۷۳/۹ درصد مردم به آن رأی مثبت دادند). این اقدام دادگاه مانند یک بمب در کاتالونیا به صدا درآمد و از آن تاریخ به بعد یک برهه جدید در تاریخ کاتالونیا آغاز شد که مبتنی بر ناسیونالیسم سیاسی بوده است. پس از آن تصمیم جنجالی دادگاه قانون اساسی، تظاهرات گسترده‌ای علیه حکومت اسپانیا شکل گرفت و تظاهرکنندگان خواهان استقلال کامل کاتالونیا از اسپانیا شدند. در ادامه تظاهرات استقلال خواهی، در سپتامبر ۲۰۱۲ یک تظاهرات ۱/۵ میلیون نفری در بارسلونا با شعار «کاتالونیا دولت بعدی در اروپا»^۲ برگزار شد.

نکته‌ای که در پایان این قسمت شایان یادآوری است، موضوع بحران اقتصادی اسپانیا از ۲۰۰۸م و نقش آن در مطرح کردن مسئله استقلال از سوی مردم کاتالونیا است. در این زمینه باید گفت که درست است که وقوع بحران اقتصادی یادشده در اسپانیا سبب شد تعداد بیشتری

1. Popular

2. Catalonia Next State of Europe

از افراد از استقلال کاتالونیا حمایت کنند، اما نمی‌توان آن را دلیل اصلی حرکت مردم کاتالونیا به سوی کسب استقلال دانست؛ چراکه عوامل تاریخی چندی بنیان‌های جنبش سیاسی کاتالونیا را تشکیل می‌دادند.

۴. ساختار فرهنگی کاتالونیا

در این قسمت به بررسی دو شاخص اصلی فرهنگی، یعنی زبان به عنوان نماد اصلی ناسیونالیسم، و هویت کاتالانی و قومیت در کاتالونیا می‌پردازیم. از آنجا که زبان کاتالانی و سیاست‌های زبانی مربوط به آن، نقش برجسته‌ای در فرهنگ کاتالونیا دارند، تمرکز اصلی این قسمت به موضوع سیاست زبانی در کاتالونیا اختصاص دارد.

۱.۴. زبان و سیاست زبانی در کاتالونیا

زبان کاتالانی زبان مردم کاتالونیا است که در حال حاضر به همراه زبان کاستیلی (اسپانیایی) زبان‌های رسمی این منطقه‌اند. زبان کاتالانی یک دورهٔ پرفراز و نشیب از سرکوبی و احیا را در تاریخ کاتالونیا پشت سر گذاشت. بنابراین پرداختن به سیاست زبانی کنونی کاتالونیا بدون توجه به تاریخ آن بی‌فایده خواهد بود.

پس از یک دورهٔ طولانی مدت خودمختاری در قرون وسطا و اوایل عصر مدرن، همان‌طور که در قسمت تاریخ کاتالونیا گفته شد، در جنگ جان‌شینی اسپانیا و شکست گزینه‌ای که کاتالونیا از آن برای حکومت در اسپانیا حمایت می‌کرد، خودمختاری کاتالونیا از دست رفت. با روی کار آمدن خاندان بوربن در اسپانیا و تشکیل یک حکومت متمرکزگرا در ۱۷۱۶م، زبان کاتالانی ممنوع و زبان کاستیلی تبدیل به زبان قانونی، بازرگانی و آموزشی کاتالونیا گردید. در اوایل قرن بیستم، اقدامات گروهی از روشنفکران کاتالانی در سال ۱۹۲۵م در دورهٔ دیکتاتوری پریمو دو ریورا^۱ سرکوب گردید. چند سال بعد، در دورهٔ جمهوری دوم اسپانیا (۱۹۳۹-۱۹۳۱م) زبان کاتالانی به همراه زبان کاستیلی زبان‌های رسمی کاتالونیا شناسایی شد. با پایان عمر جمهوری دوم از سوی دیکتاتوری فرانکو در ۱۹۳۹م، زبان کاتالانی دوباره سرکوب و استفاده از آن در کاتالونیا ممنوع شد. پس از روی کار آمدن فرانکو، حکومتی توتالیتار در اسپانیا ایجاد شد که هر گونه تنوع فرهنگی را سرکوب می‌کرد. حتی در این دوره کتاب‌هایی که به زبان کاتالانی نوشته شده بودند، سوزانده شد. هرچند یادآوری این نکته لازم است که بعد از ۱۹۵۹م سیاست سرکوب زبان کاتالانی شدت کمتری یافت و اجازهٔ کاربرد محدود، مثلاً چاپ کتاب به زبان کاتالانی، به آن داده شد (Core and Macinnes, 2000: 99-100).

1. Primo de Rivera

افزون بر این تحولات پرفراز و نشیب، تحول دیگری در کاتالونیا رخ داد که جایگاه زبان کاتالانی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد؛ توضیح آنکه رشد اقتصادی بی‌سابقه در دهه ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم باعث پدید آمدن صنایع بسیاری در بارسلونا، پایتخت کاتالونیا، گردید. این موضوع سبب شد نه تنها مهاجرت از مناطق روستایی کاتالونیا به مناطق شهری چون بارسلونا شدت یابد، بلکه مهاجرت کارگران از دیگر نقاط اسپانیا مانند آراگون و اندلس را در پی داشته باشد. این در حالی بود که بیشتر این مهاجران به زبان کاستیلی (اسپانیایی) سخن می‌گفتند. نتیجه آنکه برابر سرشماری سال ۱۹۹۱م، ۴/۰۹ میلیون نفر از مردم کاتالونیا همان‌جا به دنیا آمدند؛ در حالی که ۱/۸۷ میلیون نفر متولد دیگر نواحی و مناطق اسپانیا بودند؛ این در حالی است که بسیاری از کسانی که در کاتالونیا متولد شدند، فرزندان مهاجرانی اند که از دیگر مناطق به آنجا مهاجرت کرده بودند. بنابراین این سرشماری بیانگر این است که در آن برهه زمانی، زبان کاتالانی، زبان مادری کمتر از نصف جمعیت کاتالونیا بود (CIS, 1996).

۱.۱.۴. قانون ۱۹۸۳ درباره عادی‌سازی زبان کاتالانی (the 1983 Linguistic Normalization Law)
قانون اساسی ۱۹۷۸ اسپانیا، به همان صورت که مناطق خودمختار را در اسپانیا شناسایی کرد، زبان آن مناطق را هم به رسمیت شناخت. قانون اساسی اسپانیا زبان کاستیلی را زبان رسمی دولت اسپانیا دانسته و در بند ۳ ماده ۳ آورده است که زبان‌های دیگر اسپانیولی در درون منطقه خودمختار مخصوص به خود به همراه زبان کاستیلی زبان رسمی محسوب می‌شوند. در اساسنامه خودمختاری^۱ کاتالونیا در ۱۹۷۹م، زبان کاتالانی نیز برابر با زبان کاستیلی به رسمیت شناخته شد.

با توجه به مطالب یادشده و در راستای ارتقای وضعیت زبان کاتالانی پس از یک دوره نسبتاً طولانی سرکوب، در سال ۱۹۸۳م قانونی با عنوان «قانون عادی‌سازی زبانی» بدون رأی مخالف و تنها با یک رأی ممتنع به تصویب پارلمان کاتالونیا رسید (هم‌آوایی همه احزاب کاتالونیا در این زمینه). این قانون به‌صراحت زبان کاتالانی را بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت کاتالانی توصیف نمود. در مقدمه این قانون، جایگاه نه‌چندان مناسب زبان کاتالانی در کاتالونیا کنونی، نتیجه ۴ عامل اصلی دانسته شد که عبارت بودند از: سرکوب و ممنوع شدن آن و ازدست دادن جایگاه رسمی خود در تاریخ و به‌ویژه در دوره فرانکو؛ آموزش و پرورش اجباری صرفاً به زبان کاستیلی در کاتالونیا؛ مهاجرت افراد زیادی که زبان مادری آن‌ها کاستیلی بود؛ و سرانجام برتری و سلطه زبان کاستیلی در رسانه‌های جمعی به‌ویژه تلویزیون. با توجه به عوامل و موانع پیش‌گفته، قانون یادشده هدف اصلی خود را «حفاظت و حمایت

از زبان کاتالانی و عادی‌سازی آن در جامعه به‌ویژه در آموزش و پرورش و رسانه‌های جمعی» می‌داند. اجرای این قانون را باید شروع یک رنسانس در خصوص ارتقای زبان کاتالانی دانست. با اجرای این قانون به تدریج تعداد زیادی از مردم (به‌ویژه مهاجران) قادر به خواندن، صحبت کردن و نوشتن به زبان کاتالانی شدند؛ به طوری که این زبان کم‌کم، نه تنها در ارتباطات عادی زندگی عمومی، بلکه در تجارت و ادارات حکومتی نیز تبدیل به زبان اول کاتالونیا شد. حتی کسانی که می‌خواستند شغلی بیابند، باید قادر به کاربرد این زبان می‌بودند؛ نتیجه آنکه این زبان توانست به خوبی در فرهنگ عامه جایگاه خود را بیابد.

جدول ۱. کاربرد رو به افزایش زبان کاتالانی در کاتالونیا (به درصد)

	۱۹۹۶	۱۹۹۱	۱۹۸۶	۱۹۸۱
فهمیدن	۹۵	۹۴	۹۱	۸۱
صحبت کردن	۸۰	۶۸	۶۴	۶۴
خواندن	۸۴	۶۸	۶۱	۶۱
نوشتن	۵۳	۴۰	۳۲	۳۲

Source: center for sociological research (CIS) and catalan cultural council

جدول ۲. کاربرد زبان‌های کاتالانی و کاستیلی در زندگی روزمره از سوی کاتالانی‌ها در ۱۹۹۶م (به درصد)

اندازه‌نامه نمونه	هر دو	زبان کاتالانی	زبان کاستیلی	
۷۲۳ نفر)	۸	۴۳	۴۹	صحبت با کسانی که با آنها زندگی می‌کنید
۷۲۳	۲۷	۳۵	۳۸	با دوستان
۷۲۳	۱۷	۴۷	۳۶	در خرید
۷۲۲	۷	۴۶	۴۷	در پاسخ‌گویی به تلفن
۷۲۱	۱۳	۴۳	۴۴	درخواست از یک فرد ناآشنا در خیابان
۷۲۱	۱۹	۳۸	۳۴	در مکان کار یا تحصیل
۷۱۹	۱۵	۴۵	۴۰	در ادارات حکومتی

Source: center for sociological research (CIS)

نتیجه اجرای قانون یادشده در حوزه رسانه‌های جمعی نیز چشمگیر بود. در زمینه مطبوعات، روزنامه آوی^۱ روزانه ۳۳۰۰۰ نسخه فقط به زبان کاتالانی منتشر کرد. همچنین

پرتیراژترین روزنامه کاتالونیا یعنی ال پردیکو^۱ با ۲۱۰۰۰۰ نسخه در روز که نخست تنها به زبان کاستیلی چاپ می‌شد، دو پنجم روزنامه‌های خود را به زبان کاتالانی اختصاص داد که موفقیت بزرگی برای این زبان بود.

در زمینه کانال‌های تلویزیونی، کانال‌های TV۳ و ۳۳ تأسیس شدند که به صورت تمام‌وقت به زبان کاتالانی برنامه پخش می‌کردند. همچنین چندین کانال رادیویی نیز به زبان کاتالانی گشایش یافت. در زمینه انتشار کتاب نیز باید گفت حمایت خوبی از انتشار کتاب به زبان کاتالانی و همچنین ترجمه از دیگر زبان‌ها به کاتالانی صورت گرفت؛ به طوری که تا سال ۱۹۹۵م سالانه حدود ۵۰۰۰ نسخه کتاب جدید به زبان کاتالانی منتشر شد (core and macinnes, 2000: 107).

۲.۱.۴. قانون زبانی ۱۹۹۸م

بعد از اجرای موفقیت‌آمیز قانون عادی‌سازی زبان کاتالانی، مناظره‌ای در فضای سیاسی کاتالونیا شکل گرفت. از یک‌سو، گروهی خواهان تقویت هرچه بیشتر قانون پیشین در زمینه حمایت از زبان کاتالانی بودند و از آن سو، گروهی دیگر ارتقا و حمایت بیش از اندازه از زبان کاتالانی را عاملی برای تهدید حقوق مدنی افرادی می‌دانستند که زبان اولیه آن‌ها کاتالانی نبوده است و در صورت ادامه آن، نگران از بین رفتن وحدت مردم کاتالونیا از طریق تمایز گذاشتن میان کاتالانی‌زبان‌های بومی و مهاجران کاستیلی زبان بودند.

گروه اول به رهبری حزب هم‌گرایی و اتحاد^۲، طرح جدیدی را برای تصویب یک قانون جدید در این زمینه ارائه کردند. طرح جدید شامل این موضوع‌ها بود:

یادگیری زبان کاتالانی به عنوان یک «وظیفه»^۳ برعهده شهروندان کاتالانی گذاشته شد.

زبان کاتالانی به «زبان ترجیحی»^۴ مقام‌ها و نهادهای دولتی کاتالونیا تبدیل شد.

ارتقای هرچه بیشتر جایگاه زبان کاتالانی در سیستم آموزشی کاتالونیا.

اعمال تحریم بر شرکت‌هایی که از زبان کاتالانی در عقد قراردادهای بازرگانی استفاده نمی‌کردند.

اعمال سهمیه در پخش برنامه‌های تلویزیونی به زبان کاستیلی.

اتخاذ الزامات جدید در خصوص برچسب کالاها به زبان کاتالانی.

1. EL Periodico
2. Convergence and Union or Convergencia I unio
3. Duty to Know
4. Preferential Language

این طرح عکس‌العمل‌های انتقادی را برانگیخت؛ برای مثال یک گروه از روشنفکران کاتالانی با عنوان «فورو بابل»^۱ که مدافع دوزبان‌گرایی^۲ بودند، اعتقاد داشتند که قانون ۱۹۸۳ م یک قانون دوزبانی است، درحالی که طرح ارائه‌شده کنونی آشکارا اولویت را به زبان کاتالانی می‌دهد. از دید آن‌ها هر شهروند کاتالانی این حق را دارد که آزادانه از هریک از دو زبان کاتالانی یا کاستیلی، هم در عرصه زندگی شخصی و روزمره و هم در ارتباط با نهادهای حکومتی استفاده نماید. انتقادات صورت گرفته موجب شد که حزب سوسیالیست کاتالونیا که در آغاز از این طرح حمایت می‌کرد و یکی از مدافعان اصلی آن بود، عقب‌نشینی کند و برای حفظ وحدت در کاتالونیا خواهان اصلاح طرح شود. سرانجام اصلاحاتی در طرح یادشده پدید آمد و قانون ۱۹۹۸ به تصویب رسید.

در مقدمه قانون جدید، تحولات رخ داده در عرصه‌های تکنولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و فرهنگی به عنوان دلایل اصلی اصلاح قانون ۱۹۸۳ مطرح شد. قانون جدید بر دوزبان‌گرایی و برابری میان دو زبان کاتالانی و کاستیلی تأکید داشت. یکی از دلایل اصلی تصویب قانون جدید، روشن نمودن برخی ابهامات در قانون ۱۹۸۳ به‌ویژه معنای اصطلاحات زبان ترجیحی^۳، زبان رسمی و حقوق زبانی بود. برابر ماده ۲، این قانون زبان ترجیحی را شامل زبان همه نهادهای کاتالونیا و به‌طور خاص ادارات دولتی، شرکت‌های دولتی و عمومی، خدمات عمومی و وسایل ارتباط جمعی، آموزش پرورش و نام‌گذاری اماکن می‌دانست. ماده ۳ زبان‌های رسمی را این گونه تعریف می‌کند: «زبان کاتالانی و کاستیلی، به عنوان زبان‌های رسمی محسوب می‌شوند و آزادانه و بدون هیچ تمایزی می‌توانند توسط شهوندان، چه در عرصه خصوصی و چه عمومی مورد کاربرد قرار گیرند». همچنین برابر ماده ۴، حقوق زبانی به این معناست که هر فرد در کاتالونیا از این حق برخوردار است تا هر دو زبان را یاد بگیرد و مختار است که هرکدام را که دوست دارد آزادانه به‌کار ببرد (Core and Macinnes, 2000: 111). در پایان این قسمت به‌عنوان نتیجه‌گیری باید بیان داشت که اصل راهنما در سیاست‌گذاری زبانی در کاتالونیا این است که زبان کاتالانی زبان اصلی مردم منطقه کاتالونیا است؛ پس، پیش از هر زبان دیگری و در همه شرایط باید حمایت شود (Siguan, 1991: 90). بنابراین مروری بر سیاست‌های زبانی کاتالونیا بیانگر آن است که زبان کاتالانی یک نماد کلیدی ناسیونالیسم کاتالانی به‌شمار می‌آید. برای ناسیونالیست‌های کاتالانی، این زبان نه تنها یک نشانه مقاومت در برابر حکومت مرکزی مادرید، بلکه ضمانتی برای برخوردارگی از حقوق مدنی است.

-
1. Foro Babel
 2. Bilingualism
 3. ILengua Propia

۲.۴. قومیت

از لحاظ قومی، مردم کاتالونیا جزء قومیت کاتالانی محسوب می‌شوند که دارای فرهنگ، آداب و رسوم و زبان مخصوص به خود هستند. یکی از مهم‌ترین مباحثی که پیوستگی بالایی با موضوع قومیت دارد، بحث هویت جمعی و ناسیونالیسم است. هویت جمعی در واقع بیانگر احساس تعلق است که گروهی از مردم به یک سرزمین، زبان، فرهنگ و تاریخ مشترک دارند. اساساً هویت جمعی و به‌طور خاص ناسیونالیسم، پدیده‌ای واحد نیست، بلکه دارای انواع و اشکال مختلفی است که در این میان ناسیونالیسم قومی و مدنی، دو نوع مهم آن محسوب می‌شود.

هویت جمعی در ناسیونالیسم قومی بر مبنای تأکید بر اصالت قومی (به دنیا آمدن در درون قوم مربوطه) و فرهنگ بومی شکل می‌گیرد که در عمل باعث شکل‌گیری نگرش دوست داشتن قوم خودی و تنفر از گروه و قوم دیگری است. در واقع طرف‌داران این نوع ناسیونالیسم، خواهان حفظ خالص بودن فرهنگی و حفاظت از میراث سنتی خود می‌باشند؛ تاحدی که حتی ممکن است آن‌ها به مهاجران از اقوام دیگر به دید یک تهدید جدی بنگرند. اما در نقطه مقابل در ناسیونالیسم مدنی، مرکز ثقل بحث بر روی سرزمین به عنوان عنصر اصلی شکل‌دهنده هویت جمعی است. به عبارت دیگر، در این نوع از ناسیونالیسم، دیگر اصالت تولد در یک قوم و فرهنگ خاص مبنای هویت نیست، بلکه صرف زندگی در یک سرزمین مشترک می‌تواند شکل‌دهنده به هویت جمعی مشترک باشد (Krasznay, 2010: 19-21).

با توجه به مطالب پیش‌گفته، پرسشی که در این زمینه ممکن است درباره کاتالونیا مطرح شود، این است که آیا هویت جمعی کاتالان‌ها بر پایه قومیت تعریف می‌شود یا بر پایه مدنیت؟ به عبارت دیگر، آیا هویت کاتالانی تنها دربرگیرنده افرادی است که اصالتاً در کاتالونیا به دنیا آمدند و یا همه کسانی که در کاتالونیا زندگی می‌کنند و از حقوق مدنی برخوردارند می‌توانند تحت این عنوان تعریف شوند؟

در پاسخ باید گفت با توجه به اینکه کاتالونیا از پیشینه طولانی تاریخ، فرهنگ، زبان مشترک خاص خود برخوردار است، پتانسیل بالایی برای ناسیونالیسم قومی دارد و در طول تاریخ نیز همین گونه بوده است. اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت آن است که سرکوب زبان کاتالانی به عنوان یکی از اجزای اصلی هویت قومی کاتالان‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ آن از یک سو، و مهاجرت گسترده کارگران از اقوام مختلف به‌طور خاص از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم از سوی دیگر، موجبات رقیق شدن ناسیونالیسم قومی و تقویت ناسیونالیسم مدنی را فراهم آورده است. هرچند هنوز هم طرف‌داران ناسیونالیسم قومی وجود دارند، اما ضرورت

وحدت میان کاتالان‌ها (همهٔ کسانی که در کاتالونیا زندگی می‌کنند) در عمل باعث شده که ناسیونالیسم مدنی عمل‌گرایانه به نظر برسد.

۵. موضع اتحادیهٔ اروپا در قبال استقلال کاتالونیا

یکی از عوامل مهمی که می‌تواند نقش برجسته‌ای در زمینهٔ کسب استقلال کاتالونیا ایفا نماید، حمایت رهبران و نهادهای اتحادیهٔ اروپا از استقلال آن است. رهبران و مقام‌های رسمی اتحادیهٔ اروپا تاکنون موضع رسمی و شفافی در خصوص استقلال کاتالونیا از اسپانیا اتخاذ نکرده‌اند. اما با توجه به بعضی از موضع‌گیری‌هایشان می‌توان این‌گونه برداشت نمود که چندان تمایلی به استقلال کاتالونیا ندارند. یکی از این موضع‌گیری‌ها، مربوط به الحاق دولت‌های جدیدی است که از درون یکی از اعضای اتحادیه به استقلال دست می‌یابند. در این خصوص کمیسیون اروپا بارها اعلام کرد که اگر دولت جدیدی طی فرایند جدایی‌خواهی از درون یکی از اعضای اتحادیهٔ اروپا متولد شود، خودبه‌خود به عضویت اتحادیه اروپا در نخواهد آمد، بلکه باید همانند روند معمول عضویت در اتحادیه، درخواست عضویت داده، فرایند پیچیده و زمان‌بر الحاق را طی نماید.

همچنین رئیس سابق کمیسیون اروپا، مانو پرودی، نیز پاسخ مشابهی را در مارس ۲۰۰۴ به پارلمان اروپا داد: «وقتی که قسمتی از سرزمین یکی از اعضای اتحادیهٔ اروپا از آن جدا شود و دولت مستقلی را به وجود آورد، چون طی این فرایند دولت جدیدی متولد شده است، موافقت‌نامه عضویت دولت مادر، قابل کاربرد بر آن دولت جدید نیست». هرمن ون رمپوی، رئیس شورای اروپا، نیز در این باره بیان داشته است: «در جهان کنونی هیچ فایده‌ای برای جدایی‌طلبی در اروپا متصور نیست. جهان آینده جهان «اتحاد» است. دولت‌های جدا شده می‌بایست درخواست عضویت خود را مطرح نمایند و فرایند الحاق را طی کنند». مارتین شولتز، رئیس پارلمان اروپا، هم نگرانی‌های خود را در خصوص تمایلات جدایی‌خواهانه در دولت‌های عضو اتحادیهٔ اروپا، به‌ویژه در زمانی که بحران مالی و اقتصادی گریبانگیر اتحادیه شده بود، مطرح ساخته است (Vaubel, 2013: 295).

مواضع رهبران نهادهای رسمی اتحادیه این پیام را به مناطق خواهان استقلال مخبره کرد که در صورت استقلال، حمایت چندانی از اتحادیه دریافت نخواهند داشت که این خود به معنای در انزوا ماندن دولت مستقل جدید خواهد بود که در عمل می‌تواند به شدت به‌ضرر آن تمام شود. از سوی دیگر، از آنجا که عضویت در اتحادیهٔ اروپا به رضایت همهٔ اعضای اتحادیه نیاز دارد، به احتمال زیاد درخواست دولت مستقل جدید از سوی دولت مادر (دولتی که از آن

مستقل شده) رد خواهد شد. بنابراین عضویت نیافتن مناطق تازه استقلال یافته در اتحادیه اروپا، می‌تواند به معنای حمایت نکردن اتحادیه از استقلال کاتالونیا در نظر گرفته شود.

۶. نتیجه

هدف اصلی این مقاله بررسی چگونگی تکوین و شکل‌گیری جنبش فرهنگی - زبانی کاتالان‌یسم و سپس تغییر ماهیت آن به یک جنبش سیاسی بود. همان‌طور که گفته شد، این جنبش در آغاز صرفاً خواهان احترام و به رسمیت شناخته شدن فرهنگ و زبان کاتالانی و حق مشارکت بیشتر کاتالان‌ها در تعیین سرنوشت کشور، از سوی دولت مرکزی اسپانیا بود و بحث استقلال سیاسی اصلاً مطرح نبود. بنابراین جنبش کاتالونیا نخست ماهیتی فرهنگی - زبانی داشت. در قرن نوزدهم سه رخداد مهم که عبارت بود از شکست فرایند دولت - ملت‌سازی در اسپانیا، تفاوت اقتصادی میان دو سرزمین (کاتالونیا - اسپانیا)، و اشغال نظامی کاتالونیا از سوی دولت مرکزی، باعث شکل‌گیری جنبش فرهنگی - زبانی (ناسیونالیسم مبتنی بر فرهنگ) شد. سه رخداد یادشده به سه حادثه حساس تاریخی دیگر در قرن بیستم که عبارت بود از تصویب قانون جدید برای قضاوت در خصوص دعاوی تحت نظارت حکومت نظامی، سرکوب جمهوری دوم (۱۹۳۹-۱۹۳۱م) در اسپانیا از جانب فرانکو و دوره انتقال از دیکتاتوری فرانکو به دموکراسی، پیوند خورد و زمینه را برای حرکت از ناسیونالیسم فرهنگی (جنبش فرهنگی - زبانی) به ناسیونالیسم سیاسی (خواهان استقلال) فراهم ساخت.

منابع و مأخذ

Books and articles

1. Core, Sarah and John MacInnes. (2000), "The politics of language in catalunya". Scottish affairs, no 30, winter.
2. Krasznay, Alexandra. (2010), "From ethnic to civic nationalism: the case of autonomous community of catalonia, Spain". Thesis submitted to Central European University. Budapest.
3. Linz, Juan "State Building and Nation Building". European Review, vol 1, no.4.
4. Livermore, Harold. (1958), A History of Spain. London: Ruskin House, George Allen and Unwin Ltd.
5. Ralph Burke, Ulick. (1900), A history of Spain from the earliest times to the death of Ferdinand the Catholic. Longmans, Green, and Co.
6. Roden, Tony. (2012), "The Next Independent State in Europe? Catalonia's Critical Juncture and the Conundrum of Independence". Tema Broja: Politicki Identitet. Pombeu Fabra University.
7. Singuan, Miquel. (1991), "The Catalan language in the educational system of Catalonia". International Review of Education. Vol.37, no.1.
8. Sorens, Jason. (2012), Secessionism: Identity, Interest, and Strategy. Macgill Queens University Press.
9. Vaubel, Roland. (2013), "Secession in the European Union". Economic Affairs, volume 33, number 3.

Statistical centers

10. Center for sociological research
11. Statistical yearbook of catalonia
12. Statistical institute of catalonia
13. www.gencat.ca

